

# محمد علی فروغی (ذکاء الملک) در رویارویی با محمد مصدق (مصدق السلطنه)

حوریه سعیدی<sup>(۱)</sup>

روزنامه تربیت متجلی ساخته بود - درباره نقش مؤثر قانونخواهی و تجددطلبی پدر خود در دوران ناصری و مظفری چنین اظهار نظر کرده است:  
" [در دوران ناصرالدین شاه] اگر کسی اسم قانون را می برد، گرفتار حبس، تبعید و آزار می گردید؛ لیکن گواه در آستین باشد؛ چه همین پشامد برای پدر خودم و جمعی از دوستان و همشهریان او واقع شد و آن داستان، دراز است ... همین که نوبت سلطنت مظفرالدین شاه رسید، آن پادشاه - از جهت اینکه ضعیف و بی حال بود یا واقعا متجدد و ترقی خواه بود - به هر حال آن سختیهای زمان ناصرالدین شاه را ست کرد ... در سال اول سلطنت مظفرالدین شاه، پدر من - که دست از طبیعت خود نمی توانست بردارد - اولین روزنامه غیردولتی را در همین شهر طهران تأسیس کرده و مندرجات آن را مشتمل بر مطالبی قرار داد که کم کم چشم و گوش مردم را به منافع و مصالح خودشان باز کرد. آن روزنامه، تربیت نام داشت. من هم آن وقت به درجه ای رسیده بودم که در کار روزنامه با من گفتگو می کرد. یک روز پرسید: مقاله ای که امروز برای روزنامه نوشته ام خواندی؟ عرض کردم: بلی. پرسید: دانستی چه تمهید مقدمه ای می کنم؟ من در جواب تأمل کردم. فرمود: مقدمه می چسبم برای اینکه به یک زبانی حالی کنم که کشور قانون لازم دارد. مقصودم این است که این حرف را به صراحت نمی توانست بزند و برای گفتن آن، لطایف الحیل می بایستی بکار آمی لبرد ... (۲)

مؤلف تاریخ بیست ساله ایران، در معرفی او چنین نوشته است:  
"یکی از مهره های شطرنج سیاسی ایران در دوران مشروطیت و انقراض سلسله قاجار و روی کار آوردن رضاخان پهلوی، میرزا محمدعلی خان فروغی (ذکاء الملک) بوده است. او، یکی از فراماسونهای باهوش و تحصیلکرده و دانشمند و صاحب تألیفات در ادبیات و حکمت و فلسفه می باشد و از جمله سیاستمداران و افرادی است که همواره طرفدار سیاست انگلستان در ایران و مورد حمایت و اعتماد آنها بوده است. به همین جهت هم مقامات و مشاغل مهمی را شاغل گردیده است. فروغی، از بدو پیدایش رضاخان یا از جهت هوش فطری یا از

محمدعلی فروغی متولد سال ۱۲۹۴ق.، پسر محمدحسین خان فروغی (ذکاء الملک) بود. محمدحسین خان ادیب و شاعر - که در اشعار و نوشته های خود به ادیب تخلص می کرد - لقب فروغی را ناصرالدین شاه به او داد. محمدحسین خان، از رجال صاحب علم و معرفت و ادب در دوره قاجار محسوب است. زمانی که محمدحسن خان اعتمادالسلطنه وزیر انطباعات و دارالترجمه بود، محمدحسین خان فروغی در دستگاه او وارد شد و مدتی به عنوان مدیر دارالترجمه و مترجم زبان عربی و فرانسه با وی همکاری می کرد. به واسطه دوستی و همفکری که با میرزا ملکم خان داشت، در دوران ناصری مدتی تحت تعقیب یا طرف بی اعتنائی واقع شد؛ ولی در دوران مظفرالدین شاه، امکان بیش تری برای نشر افکار و آرای خود پیدا کرد؛ چنان که امتیاز انتشار روزنامه تربیت، اولین روزنامه غیردولتی ایران را دریافت کرد. آرای تربیتی و ترویج افکار متجددانه او در روزنامه تربیت، اثر محسوسی در جمع روشنفکرانه زمان خود داشت. این افکار تجددخواهانه که گاه به شکل افراطی در ستایش از مغرب زمین و علم گرایی آنجا بخصوص فرانسه به عنوان مهد تمدن تجلی می یافت، در آثار محمدعلی فروغی پسر محمدحسین خان - که به عنوان مترجم با روزنامه همکاری می کرد - دنبال می شد.

محمدعلی خان - که در تحت توجهات پدرش با افکار جدید آشنا شده بود - با تحصیل در دارالفنون و ارتباط با افکار و افراد متجدد در داخل و خارج ایران، کاملاً جامعه روشنفکری به تن کرد. او به سبب علاقت خود، از تحصیل طب - که به آن مشغول بود - صرف نظر کرد و به تحصیل در رشته ادبیات مشغول شد. وی سپس در مدرسه علوم سیاسی به تدریس مشغول شد، ولی به دلیل شرایط خاص زمان خود و جاه طلبی هایی که داشت، داخل جمع سیاسیون روشنفکر شد و در عداد رجال صاحب منصب سیاسی کشور قرار گرفت.

محمدعلی فروغی، در سراسر عمر سیاسی خود مشاغل بسیاری در داخل دستگاه دولتی عهده دار و همزمان به کار ترجمه و تألیف مقالات و کتابهای مختلف ادبی، تاریخی و فلسفی مشغول بود. این خصوصیت، از وی عنصری کاملاً متمایز از دیگر رجال همعصر خود ساخته است؛ فردی که از طرفی به حوزه های اندیشه و فکر نظر دارد و از طرفی بادیلماسی گفتگو با جریانات و ترفندهای سیاسی مواجه می باشد.  
فروغی - که حضور فرهنگی و اجتماعی خود را در کنار پدر و از طریق

میان دولتمردان ایفا می کرد بویژه در ارتباطات ایران با کشورهای دیگر، در میان سیاستمداران نظرات متفاوتی درباره خود برانگیخت، برخی وی را سیاستمداری هوشمند و آگاه دانسته و در میان معرکه‌های سیاسی، نقش وی را مؤثر و مفید تلقی می نمودند و برخی دیگر او را عنصری منفعل و تحت تأثیر دولتهای بزرگ بخصوص انگلستان می دانسته‌اند که قدمهای بسیاری به نفع ایشان و علیه منافع ملی برداشته است.

از جمله مخالفان فروغی، یکی عباس اسکندری مدیر روزنامه سیاست، ارگان نمایندگان اقلیت دوره پنجم مجلس بود که با مدرس نیز همکاری داشت.

وی در کتاب آرزو، محاکمه گونه‌ای ترتیب داد و تعدادی از رجال اواخر دوره قاجار و اوایل دوره پهلوی را به محاکمه کشید. او در ادعاینامه خود علیه فروغی، وی را چنین معرفی کرد:

... در اواخر مجلس چهارم، مستوفی الممالک حکومتی تشکیل داد که در آن زمان معروف به کابینه نیم بند گردید؛ یعنی بعد از شش هفته، چهار وزیر به جای هشت وزیر آورد و به مجلس معرفی کرد. آن روز را یکی از ایام تیره این مملکت باید به شمار آورد؛ زیرا از آن تاریخ کسی که در پشت میزهای اداری مملکت بود، قدم به صحنه سیاست گذاشت. این شخص، در سالهای اول مشروطیت وکیل و وقتی هم رئیس مجلس شده و بعدها مسند قضاوت را اشغال کرده بود ... این شخص، با دست خود نمی کشت، تهدید نمی کرد، کسی را نمی زد، ولی ارائه طریق می نمود. از هر سختی و شدتی که نسبت به عامه می شد، تمجید می کرد و یک مثل تاریخی می آورد. وقتی کسی را می کشتند، می گفت: داریوش هم همین کار را برای اصلاح مملکت نمود. خشایار شاه چنین گفت و اسکندر کبیر چنین نمود ... بنا بر مقدمات فوق، این شخص [فروغی] را مدعی العموم نسبت به جرائمی که ذیلاً ذکر می شود، مسئول و مجرم تشخیص می دهد... (۶)

یکی دیگر از مخالفان فروغی، محمد مصدق نماینده مجلس در دوره ششم قانونگذاری بود. مصدق، همراه با فراقسیون اقلیت - که آیت الله مدرس نیز عضو آن بود - در هنگام معرفی کابینه حسن مستوفی در شهریور ۱۳۰۵، مطالبی در مخالفت با دو وزیر پیشنهادی دولت، حسن وثوق و محمدعلی فروغی ابراز کرد.

اعضای پیشنهادی مستوفی برای هیئت دولت بدین قرار بودند: میرزا حسن اسفندیاری وزیر مالیه، علیقلی خان انصاری وزیر خارجه، میرزا حسن وثوق وزیر عدلیه، مهدیقلی خان هدایت وزیر فوائد عامه، میرزا احمد خان بدر وزیر معارف، میرزا محمدعلی خان فروغی وزیر جنگ، میرزا احمد خان اتابکی وزیر پست و تلگراف و میرزا محمود خان احتشام السلطنه وزیر داخله. مصدق در بیان مخالفت خود با دو وزیر پیشنهادی (حسن وثوق و محمدعلی فروغی) - که در صورتجلسه مذاکرات مجلس دوره ششم آمده - ضمن اشاره به دو مراسله ارسالی فروغی به سفارتخانه های شوروی و انگلیس، (۷) نوشته و چنین اظهار داشته است:

اول مراسله ای است که به سفارتخانه دولت شوروی نوشته و موافقت خود را در قضاوت دعاوی اتباع آن دولت در اداره



محمدعلی فروغی (ذکاءالملک)

لحاظ آگاهی به سیاست انگلستان در مورد تمرکز حکومت مرکزی و ایجاد دیکتاتوری، همواره او را تقویت می کرده و در بسیاری از بازیهای سیاسی، مبتکر و درحقیقت یکی از تمیزه گردانان اصلی او بوده است. در بدو به سلطنت رسیدن رضاخان پهلوی و نیز آخرین روزهای سلطنت او، رئیس الوزرا بوده است. (۳)

یکی از دلایلی که اشاره می شود به همراهی و همکاری او با سیاست انگلستان در ایران، بحث مخارج پلیس جنوب بود و وجوهی که به استاد قرارداد ۱۹۱۹ به ایران تحمیل شده بود و از جانب دولتهای مشیرالدوله و قوام السلطنه و مستوفی الممالک با پرداخت آن مخالفت شده بود ولی در زمانی که محمدعلی فروغی وزیر امور خارجه بود، با پرداخت آن وجوه موافقت کرد. (۴)

عبدالله انتظام، درباره فروغی نوشته است:

شهرت مرحوم فروغی مابین سیاستمداران و دیپلماتهای خارجی، بیش تر در مذاکرات خصوصی و کار در کمیته های کوچک آشکار می گردید... (۵)

با سابقه ای که فروغی در امور سیاسی داشت و نقشهای مختلفی که در

محاكمات وزارت خارجه اظهار نموده و به عبارت آخر، عهدنامه ترکمانچای و برقراری کابینولا سیون را تجدید نموده است... [ابراز احساسات نمایندگان علیه فروغی]؛ دویم مکاتبه‌ای است که فروغی با سفارت انگلیس نموده و در آن، قریب بیست کروور تومان دعاوی آن دولت [را] نسبت به ایران تصدیق کرده است. حقیقت، چقدر معامله خوبی است که بعضی برای اختناق و فروش ایران پول بگیرند و آقای فروغی اصل را با فرع تصدیق نماید. اگر در سایر معالک، وزیر با هیچ سفارتی مکاتبه نمی کند و به هیچ سفارتی سند نمی دهد مگر اینکه بعد از تصویب مجلس باشد، متأسفانه در این مملکت فروغی و امثالش اول ممضی این قبیل نوشتجات می شوند تا بعد مجلس تصویب نماید. به عبارت آخر، اول ریش دولت را به دست می دهند تا ریش ملت هم بعد به دست آید. فروغی چون تصور می نمود که وزرای کابینه اش موافقت نمایند، مطابق اطلاعات من این نوشتجات را بدون اطلاع آنها صادر نموده. چنانچه غیر از این است، آقایان نمایندگانی که در کابینه اش وزیر بوده اند و امروز در مجلس حاضرند، تکذیب فرمایند. چی سبب است که تا این درجه در خیانت تجاهر نمایند. به عقیده بنده، جهل آن کسانی که مدعی تجدیدند و از آن بویی به مشامشان نرسیده و رویه و رفتار آن اشخاصی که به وطنخواهی و مملکت دوستی معروفند ولی امتیازی بین فروغی و غیر او نمی گذارند؛ پس جهل است که ما را اسیر می کند و این رویه است که خادم را بیچاره و مأیوس می نماید، و الا به فروغی می گفتم هیچکس نمی تواند اسلام را با غیر اسلام در شرایط غیرمتساوی بگذارد؛ به این معنی که اگر مسلمی در روسیه خلاف نمود روسها او را به دار بزنند، ولی اگر یک روسی در ایران عملی مخالف قانون اسلام نمود، محاکمات وزارت خارجه در دفتر خود یادداشت نموده و او را به روسها - که به قانون شرع عقیده ندارند - تسلیم کند که در روسیه هر طور که خواستند رفتار نمایند. چون ما نمی خواهیم نه فرمایش رسول خدا را اجرا نماییم که می فرمایند: "الاسلام یعلو ولا یعلو علیه"، و نه تشخیص امر را از نظر قوانین بین المللی داده و در نتیجه حیثیات اسلام و ایران را حفظ کنیم، فروغی را بعد از این اعمال در رأس قوای دفاعیه مملکت قرار می دهیم که با این عقیده، حافظ منافع مملکت باشد و در آتیه، صلاح خود را در این رویه و رفتار بداند و اگر دفعه دیگری به ریاست وزارت دفاع رسید، آخرین چوب حراج را زده باشد؛ کما اینکه از اول عصر جدید ایران تاکنون، فروغی به واسطه همین اوصاف ضرری ندیده و همیشه در کار بوده است و بلکه گاهی مثل امروز غیر از وزارت دفاع یکی دو کار دیگر هم، ریاست دیوان تمیز و ریاست مدرسه حقوق را ذخیره نموده که اگر از مقام وزارت کناره جونی کرد، باز مملکت از آثار وجودیه ایشان مستفیض شود. مکاتبات فروغی چون مخالف عهدنامه ایران و روس و برخلاف قانون اساسی است، بنده به آنها وقعی نمی گذارم و کان لم یکن می دانم. جمعی از نمایندگان، صحیح است.

دکتر مصدق؛ فقط از آقای رئیس الوزرا سؤال می نمایم که آیا آدم بیکار صحیح العمل در مملکت نیست که باید فروغی در مسافرت هم وزیر بوده و از حیثیات این مقام استفاده نموده و حقوق آن را دریافت نماید؟ آیا این رویه، مشوق خیانت نیست و آیا این طریقه، وطن خواهان را مأیوس نمی نماید؟

سندی که در این مقاله معرفی خواهد شد، نامه‌ای است از فروغی خطاب به یک دوست درباره همین نطق مصدق در مجلس شورای ملی و جوابگویی به اظهارات مخالفت آمیز وی و توجیه رفتارهای سیاسی خود. درباره فروغی، گفته‌ها و ناگفته‌های بسیاری است. وی در طول عمر خویش آثار دوگانه بسیاری در دو وجه فرهنگی و سیاسی از خود به جا گذاشته است.

آثار مکتوب فرهنگی وی از این قرار معرفی می شود:

- ۱- غراب زمین و عجایب آسمان (چاپ سنگی)؛
- ۲- تاریخ مختصر عالم برای سال پنجم (چاپ سنگی)؛
- ۳- کمال الملک هنرمند همیشه زنده؛
- ۴- تاریخ ملل قدیمه مشرق؛
- ۵- شرح وقایع امریه در تراق؛
- ۶- سیر حکمت در اروپا؛
- ۷- تاریخ مختصر دولت قدیم روم؛
- ۸- زندگانی بطر کبیر؛
- ۹- تاریخ مختصر ایران و عالم برای سال پنجم و ششم مدارس ابتدایی ایران؛
- ۱۰- حقوق اساسی یعنی آداب مشروطیت دول (چاپ سنگی)؛
- ۱۱- کمال الملک (۱۳۱۹-۱۳۲۷)؛
- ۱۲- تاریخ مختصر ایران و عالم برای سال پنجم و ششم مدارس ابتدایی (چاپ سنگی)؛
- ۱۳- مقالات فروغی محمد علی ذکاء الملک؛
- ۱۴- پیام من به فرهنگستان؛
- ۱۵- حکمت سقراط؛
- ۱۶- آیین سخنوری؛
- ۱۷- مقالات فروغی درباره شاهنامه و فردوسی؛
- ۱۸- حقوق اساسی یعنی آداب مشروطیت دول (چاپ سنگی)؛

عملکردها و آثار سیاسی و فرهنگی فروغی نیز بدین شکل معرفی می شود:

از حدود سال ۱۳۱۵ق. به بعد تحصیل در دارالفنون در رشته طب، تدریس در مدرسه علمیه، ادب، دارالفنون، مدرسه علوم سیاسی، مدیریت مدرسه علوم سیاسی، نمایندگی دوره دوم مجلس شورای ملی، ریاست مجلس شورای ملی، وزیر مالیه در کابینه صمصام السلطنه، وزیر عدلیه در کابینه صمصام السلطنه، ریاست محکمه عالی تمیز، وزیر عدلیه در کابینه مستوفی الممالک، نمایندگی در دوره سوم مجلس شورای ملی، وزیر عدلیه در کابینه مشیرالدوله، ریاست محکمه عالی تمیز (بار دوم)، عضو هیئت نمایندگی ایران برای شرکت در کنفرانس صلح پاریس، وزیر خارجه در کابینه



دکتر محمد مصدق (مصدق السلطنه)

مستوفی الممالک، وزیر مالیه در کابینه مشیرالدوله، وزیر خارجه در کابینه سردار سپه، همکاری در تأسیس مجله اصول تعلیم، وزیر خارجه در کابینه سردار سپه، وزیر مالیه در کابینه سردار سپه، رئیس الوزرا، همکاری در تأسیس انجمن آثار ملی و رئیس آن انجمن، وزیر جنگ در کابینه مستوفی الممالک، سفير ايران در ترکیه و نماینده ایران در جامعه ملل و ریاست شورای جامعه ملل، وزیر اقتصاد در کابینه مخبر السلطنه، وزیر خارجه و کفیل وزارت اقتصاد در کابینه مخبر السلطنه، وزیر خارجه در کابینه مخبر السلطنه، رئیس الوزرا، رئیس الوزرا، عضویت در فرهنگستان و رئیس فرهنگستان، ریاست شورای عالی انتشارات، نخست وزیر (در ۱۳۲۹ ش.)، وزیر دربار شاهنشاهی، سفير منتخب برای آمریکا.

نگاهی به فهرستواره سنواتی مشاغل و مناصبی که فروغی برعهده داشته، بخوبی نشان می دهد که وزن مشاغل سیاسی وی از مناصب و اشتغالات فرهنگی او، بسیار سنگین تر بوده است.

نقش تاریخی وی در هنگام استعفای رضا پهلوی و جانشینی محمدرضا پهلوی، کاملاً در حافظه تاریخ مانده است. با این حال تعداد تألیفات و آثار نوشتاری او، حکایت از دلیستگی وی به مشغولیات فکری و فرهنگی او دارد. به همین سبب، شاید نتوان او را صرفاً سیاستمدار یا ادیب اهل فرهنگ معرفی کرد؛ ولی می توان چنین ارزیابی ای درباره او پیشنهاد داد: فروغی، سیاستمداری بود که از ادله و مستندات فلسفی و تاریخی، در ارتباطات و دیپلماسی سیاسی خود بهره می برد. فروغی، در آذر ماه ۱۳۲۱ در گذشت.

«مقن سند» (۸)

دوست عزیز من، مدتی است از یکدیگر بی خبریم. فراغت این ایام را مغنتمم شمرده، شمه ای از روزگار خود برای تو می نگارم و منتظرم که تو هم مرا از حال خود آگاه سازی.

نمی دانم اطلاع داری یا نه که در بهار گذشته، موقعی که اعلیحضرت شاهنشاه پهلوی - دام ملکه - آقای مستوفی الممالک را به تشکیل کابینه مأمور نمودند، معظم له عضویت در کابینه خود را به بنده تکلیف نمودند و من، چون حس کردم که اعلیحضرت همایونی و آقای رئیس الوزرا به عضویت من در کابینه مایلند، محض امتثال امر اعلا و شکر نعمت و سپاس ارادت قلبی - که همیشه به آقای مستوفی داشته ام - امتناع از خدمتگزاری (۹) را جایز ندانسته و عرض کردم: در تمام مدت عمر پنجاهساله خود دائماً در زحمت بوده و قریب سه سال و نیم است، متوالی به خدمت طاقت فرسای وزارت و ریاست وزرا اشتغال داشته و اینک قوای جسمانی و روحانی رو به انحطاط است و مداومت در خدمت برای من میسر نیست مگر اینکه چندی به واسطه کنار بودن از کار، فی الجمله ترمیم قوایی بکنم. بنابراین هرگاه اجازه مرحمت شود، چند ماهی مسافرت و استراحت کنم، پس از مراجعت عضویت کابینه را قبول خواهم کرد و اگر امر این باشد که الآن داخل کابینه شوم، باز لازم است بعد از چند روز اجازه مسافرت داشته باشم و اگر غیر از این باشد، چون به واسطه خستگی قوه کار ندارم، از قبول خدمت عذر می خواهم.

بالاخره اعلیحضرت همایونی و آقای رئیس الوزرا، (۱۰) طریق دوم را اختیار فرمودند و پس از چند هفته اشتغال به امور وزارت جنگ، عازم اروپا شدم و چندی در دهات فرنگستان به خیال دوری از جار و جنجال و آشوب، خوش بودم. ناگاه روزنامه های طهران رسید و معلوم شد آقای مصدق، نماینده محترم در مجلس شورای ملی، لازم دانسته اند بنده را به خیانتکاری منتسب نمایند و این معنی را یکی از دلایل مخالفت خود با کابینه آقای مستوفی الممالک قرار دهند. من در دوره پنجم شورای ملی - که باز ایشان و کالت داشتند - دیده بودم که با اصرار فوق العاده مکرر به آقای میرزا حسین خان بیرنیا (مؤتمن الملک) - که رئیس مجلس بودند - حمله می کردند و آن مرد

محترم را مورد تنقید بالحن شدید قرار می دادند. تعجب می کردم و پیش خود می گفتم: فرضاً آقای پیرنیا خط و خطایی بکند با آنکه همه کس تصدیق دارد که ایشان در وظایف ریاست مجلس کاملاً با متانت و بی طرفی رفتار کرده و همیشه وجود ایشان یکی از موجبات و قوت و عظمت مجلس بوده، چرا آقای مصدق این اندازه و به این حرارت از ایشان دنبال دارد. در این موقع هم از حملات آقای مصدق نسبت به خودم - با اینکه خیانتی نکرده ام - بر تعجبم افزود. چون بیانات ایشان را تا آخر خواندم، دیدم درد شدیدی در دل دارند از اینکه بنده مدت زیادی در کابینه های متوالی وزیر و اخیراً رئیس الوزرا بوده ام و اکنون با وجود غیبت، در کابینه عضویت دارم و بعلاوه بعضی عناوین دیگر از قبیل ریاست دیوان تمییز و ریاست مدرسه حقوق را دارا هستم. پس مشکلم راجع به حرکات آقای مصدق حل شد و دانستم اقتضای طبیعتش این است و بعلاوه هر کس برای پیشرفت کار خود بر حسب ذوق و فطرت خویش، راهی را اختیار می کند؛ مصدق هم این راه را اختیار کرده است که بی جهت یا با جهت به اشخاص حمله کند و در راه دلسوزی و وطن، اظهار شجاعت نماید. مختصر، جوان است و جویای نام آمده است. (۱۱) اظهار مسلمانی هم که مایه ندارد. در مجلس شورای ملی قرآن از جیب یا شمالی از بغل درمی آوریم و زهره همه کس را آب می کنیم. با این تفصیل، کار به کام است و کیست که بتواند در مسلمانی و وطن دوستی مصدق شک نماید. اما رویه من غیر از این است و تو می دانی که از اول عمر خود تاکنون، نه شاراتانی کرده ام، نه خودستانی؛ نه هوچی بوده ام، نه آتریکیباز؛ برای رسیدن به مناصب و امتیازات و تحصیل شهرت و نام، اسباب چینی و دسیسه کاری نکرده ام. تاکنون هر مقامی را دارا شده ام اعم از وکالت و ریاست و وزارت، بدون استثناء آن مقام دنبال من آمده است، من از بی آن نرفته ام. شاه و رؤسای وزرا و دوستان من همه بر این امر شاهدند و هیچکس نمی تواند از روی حقیقت مدعی شود که من برای رسیدن به مقامی از او تقاضائی کرده باشم و اینکه می گویم، محض رجز خوانی نیست و نمی خواهم اجر اشخاصی را که در مورد من احسان کرده اند، ضایع کنم و نیز ادعا ندارم که شخصی فوق العاده هنرمندم.

تنها ادعای من، این است که به قدر قوه در خدمت به مملکت کوشیده ام و با اشخاصی که همقدم شده ام، صمیمیت داشته ام و مخصوصاً در دنیا راست راه رفته ام، نیت سوء نداشته ام؛ از خیانتکاری احتراز کرده ام؛ از روی اختیار به کسی ضرر و آزاری نرسانده ام؛ در صدد تضییع مردمان آبرومند بر نیامده ام و اگر در این مشروحه از خودم و مصدق حرفی می زنم، برای خودستایی و تضییع او نیست؛ حقیقت حال را بیان می کنم و باقی را به خدا باز می گذارم. زیرا که هر چند که هیچوقت قرآن و شمالی از جیب و بغل بیرون در نیآورده ام، کاملاً معتقدم که در عالم حقیقتی هست و به او اتکا و اتکال دارم و هو، نعم الوکیل.

حال یقین، منتظری که وارد مطلب شوم، یعنی نسبتهایی را که مصدق به من داده، نقل و رد کنم. صبر کن دو کلمه دیگر از آن موضوع خارج ولی به اصل مطلب مربوط است، بگویم و درد دل مصدق را تخفیف دهم که ضمناً ثوابی کرده باشم.

اولاً در باب ریاست من در دیوان تمییز، بر مصدق فی الجمله اشتباهی دست داده است به این معنی که من ریاست دیوان تمییز را نه بالفعل دارم نه آن را زیر سر گذاشته ام؛ ولیکن چون چندین سال این شغل را داشته ام، اکنون به موجب قانون استخدام، مقام ریاست دیوان تمییز را دارم؛ یعنی هر وقت بیکار باشم و ریاست دیوان تمییز شاغلی نداشته باشد، من می توانم آن را شاغل شوم و اگر شاغلی باشد، من با این رتبه منتظر خدمت وزارت عدلیه خواهم بود و این، حقی است که قانون به من داده و هیچکس تفضلی به من ننموده. راست است که همکاران محترم من در دیوان تمییز، غالباً می گویند ریاست تمییز متعلق به توست، ولیکن این تعارفی است که از راه محبت به من می کنند و من از احساسات مودت آمیز ایشان ممنونم، اما هیچوقت به ریش نگرفته ام. اما ریاست مدرسه حقوق؛ تفصیل آن، این است که ریاست مدرسه مزبور با مستشار فرانسوی عدلیه بود. کتترات مستشار سر آمد و رفت. مدرسه بی رئیس شد و وزارت معارف، در باب ریاست آن گرفتار محذورات گردید. بالاخره معلمین و محصلین مدرسه و وزارت معارف، حل مشکل را در این دیدند که ریاست افتخاری مدرسه را به من تکلیف کنند. من - با آنکه به بعضی ملاحظاتی میل نداشتم - برای رفع محذورات وزارت معارف موقتاً قبول کردم. پس این ریاست برای من اولاً افتخاری است، یعنی نفع مالی ندارد؛ ثانیاً موقتی است که این وظیفه را هر چه زودتر ادا کند و مدرسه حقوق را از بی تکلیفی بیرون آورند. اینک می رویم بر سر نسبتهایی که مصدق به من داده است. خیانتکاری مرا به دو فقره عنوان کرده است؛ یکی اینکه مرا سه مرتبه به سفارت روس نوشته و اعاده کاپیتولاسیون را قبول کرده ام. دیگر اینکه مطالباتی را که دولت انگلیس از دولت ایران داشت، تصدیق نموده ام. فقره اول - اگر حقیقت داشت - البته خیانت بود. اما از سعادت من و مملکت و بی توفیقی مصدق، بکلی دروغ است و در واقع نمی دانم این تخیل در چه عالمی به او دست داده است. نه تنها من کتباً و شفاهاً اعاده کاپیتولاسیون را نسبت به روسها قبول کرده ام، نه وعده داده ام، بلکه در عالم حقیقتگویی، اطمینان می دهم که اولیای دولت سویت، در مدتی که من دخیل در امور بوده ام، هیچوقت چنین تقاضایی نکرده اند بلکه هر گاه بین ما و آنها در این باب گفتگویی به میان آمده، عنوان آنها این بوده است که چون کاپیتولاسیون نسبت به ما لغو شده، میل داریم و شما باید سعی کنید نسبت به دیگران هم ملغاً شود و از جمله مسائلی که من در آن کار کرده ام، همین الغای کاپیتولاسیون است. چنان که در موقع امضای عهدنامه اخیر با دولت ترکیه و تهیه عهدنامه بالهستان، این فقره را تصریح کرده ام و نسبت به سایر دول هم، با مقامات رسمی و غیر رسمی آنها مذاکرات کرده ام و علناً می گویم که آنها هم اصراری به ابقای کاپیتولاسیون ندارند ولیکن منتظرند جریان امور عدلیه ما اطمینان بخش شود و یکی از وسایل حصول این مقصود، اصلاح و تکمیل قوانین است و من با آنکه رسم ندارم خودنمایی کنم، اینک به ناچار می گویم که در ترتیب اکثر قوانینی که تاکنون برای عدلیه تهیه شده،

چه آنها که رسمیت یافته و چه نیافته، شرکت و مداخلت نامہ داشته ام و اگر عیب و نقصی در آنها باشد، از آن است که قوانین بشری از عیب و نقص ناگزیر است؛ خاصه برای مردمی که به کار تازه شروع می کنند. معذالک همین قوانین موجوده را اگر حسن جریان بدهند و محاکمه عدلیه را محترم بدارند، دارای مقامی خواهد شد که دولت ایران بتواند کاپیتولاسیون را لغا کند و به دول خارجی هم بقبولاند. اما قضیه مطالبات انگلیس اشرح مطلب اجمالاً این است که بعد از ختم جنگ عمومی یعنی از هفت سال قبل به بعد، دولت انگلیس از دولت ایران مطالباتی داشت و از بابت وجوهی که دستی داده یا قیمت اسلحه یا کارهایی که انجام داده بودند و خود را طلبکار می دانست، جمیع کابینه های ما گرفتار مذاکره این کار بوده اند. قسمتی از آن مطالبات را هیچکس رد نمی کرد، فقط در کم و کیف آن گفتگو بود از قبیل بعضی مساعده ها که قبل از جنگ به دولت ایران داده شده و محل حرف نیست و ربح آن را تاکنون دولت هر سال مرتباً پرداخته و جزو اقساط دیون دولتی در بودجه ها منظور و به تصویب مجلس رسیده است و فقط کیفیت پرداخت اصل آن معین نشده بود و همچنین وجوهی که به عنوان موراتوریم (۱۲) به دولت رسیده و قس علی ذالک را هم زیر بار نمی رفتیم و حقاً دین خود نمی دانستیم و اشکال عمده در این قسمت بود. بالاخره سه سال قبل در کابینه اعلیحضرت پهلوی، قضیه جداً مطرح شد و آن کابینه با قدرت و قوت قلبی که داشت، مذاکرات به عمل آورد.

پس از مدتی گفتگو، بالاخره دولت انگلیس - که نمی خواست از طریق عدالت و حسن روابط با ایران خارج شود - از قسمتی از دعاوی خود - که زیاده از نصف آن بود - صرف نظر نمود و موافقت و وصول شد و بنا بود مطلب به مجلس شورای ملی پیشنهاد شود. قضیه نهضت ملی و تغییر سلطنت پیش آمد و مجال نشد و به مجلس ششم موکول گردید. در کابینه من، کاری که شده این است که در تحت شرایط چند - که همه بر نفع دولت ایران است - وعده داده شده که به مجلس پیشنهاد و اگر تصویب شد به اقساطی چند پرداخت شود. حال این فقره، اگر خدمت نباشد خیانت نیست. فرضاً که پرداخت این وجوه بیجا باشد، ضرری مالی است که به دولت وارد شده، نه مثل قضیه کاپیتولاسیون که اگر راست بود، لطمه به حقوق مملکت می زد. این کار را تنها من نکردم؛ همکاران من از سه سال قبل تا وقتی که ختم شد، دخیل یا مسبوق بودند. در صورت مجلسهای جلسات هیئت وزرا ضبط است. وزرای سابق و وزرای کابینه من، همه تصویب کرده اند و چیزی نبود که کسی تصویب نکند. بالاخره باز هم کار به اختیار مجلس شورای ملی است. یعنی قید و تصریح شده که پرداخت وجوه، مشروط به تصویب مجلس است.

از همه بامزه تر اینکه مصدق در بیانات خود می گوید: این کارها اگر باید بشود، باید با اجازه مجلس باشد نه اینکه قبلاً بکنند و بعد به مجلس بیاورند. بیچاره با آنکه مدعی دکتري در علم حقوق است و یک دوره هم وکالت کرده، هنوز نفهمیده است که استجازه از مجلس، همین است که به مجلس پیشنهاد کنند و معاملاتی را که دولت با هر کس از داخله و خارجه می کند، هر کدام که به موجب قانون اساسی محتاج به تصویب مجلس است، به قول آقای مدرس، معامله فضولی است و تا وقتی که مجلس تصویب نکرده، تحقق پیدا نمی کند. منتها دولت به کسی نمی گوید برای اینکه این معامله را با تو بکنم، باید قبلاً از مجلس اجازه بخواهم؛ دولت می گوید: این معامله را می کنم و شرط صحت آن تصویب مجلس است. اگر این حرف را هم نزنند، باز مطلب به جای خود و تصویب مجلس در هر حال شرط صحت معاملات دولتی است.

یک نکته لطیف دیگر هم این است که قرض درست کردن برای دولت اگر کار بدی است، تقصیر کسی است که پول را می گیرد، نه آن کسی که ادای قرض را قبول می کند؛ چه امتناع از ادای قرض، بدحسابی است و بدحسابی اگر برای اشخاص قبیح است، برای دول به مراتب قبیح تر است. زیرا که تأثیرات بی اعتباری دولت خیلی بیش تر است و اینکه گفتیم این کار به عقیده من خدمت بوده، به این نظر بود که هم دعاوی غیر حق وارد کرده ام، هم به واسطه قبول دعاوی حقه، اعتبار دولت را محفوظ داشته ام و مقصودم این نیست که برای کسی هم اثبات تقصیر کنم؛ چه آن خود مبغی دیگر است. در هر حال، دولتهای گذشته در قبول این پیشنهاد مصلحی و در رد آن مفاسدی دیدند؛ دولتهای آینده ممکن است نظر دیگری داشته باشند؛ در آن صورت به مجلس پیشنهاد نخواهند کرد.

اگر هم بکنند ممکن است مجلس موافق نباشد و رد کند و این هر دو وجه، تازگی ندارد و نظایر آن در ممالک خارجه و در مملکت خود ما بسیار است. یک رئیس الوزرای انگلیس با دولت سویت عهدنامه بست. رئیس الوزرای دیگر، از بردن عهدنامه آن به مجلس امتناع نمود. مستر ویلسن رئیس جمهور آمریکا، به اتفاق چندین دولت عهدنامه معظمن مثل معاهده و رسایل (۱۳) را امضا کرده، بلکه سلسله جنبان عقد آن معاهده بود؛ معذلک مجلس آمریکا آن را تصویب ننمود. چند ماه پیش قرارداد بین ایران و روس در باب شیلات به مجلس شورای ملی پیشنهاد شد و به تصویب نرسید و اگر بگویند مجلس به محدود خواهد افتاد، مطمئن باش که حرفی است؛ برای مجلس و حتی برای دولت هیچ محظوری نیست و امروز بحمدالله استقلال دولت، کاملی و محکم است. مسئله فقط نام مصلح و مفاسدی است که دولت سابق تشخیص داده؛ اگر تشخیص (۱۴) صحیح بود، دولتهای لاحق و مجلس هم البته باید تصدیق و تصویب کنند، وگرنه رد خواهد کرد و هیچ طور نمی شود. دوست عزیز، خاطرت را فرسودم. معذور دار ما را و اجازه بده یک کلمه دیگر بگویم. کسی که فکرش عمیق نباشد، اگر از داستان من آگاه شود، ممکن است بگوید، فروغی پنجاه سال زحمت و ریاضت کشید؛ دنبال جمع مال و زخارف نرفت؛ از جاده درستی و راستی خارج نشد؛ هر خدمتی از دستش برمی آمد کرد؛ برای حفظ مقام عفت اخلاقی و عزت نفس، از همه تمتعات و لذایذی که دیگران بر سر آن دین و وطن و ناموس به باد می دهند، صرف نظر نمود؛ معهدا بایی تقصیری و بی گناهی در مجلس شورای

ملی نسبت خیانت و وطن فروشی به او دادند؛ در این صورت آیا بهتر نبود که بکلی برعکس رفتار کند و آنها که می کنند، آیا حق ندارند؟! اگر چنین سخنی شنیدی، زنهار فریب مخور؛ ظاهرین مباح؛ حقیقت پنهان نمی ماند. درست که جمع و خرج کنی، باز صرفه در درستی و راستی است و من نیاخته ام. تحقیق مطلب طولانی است و فعلاً مجال بحث آن نیست.

خدا نگهدار

فروغی، محمدعلی

### پی نوشتها:

- ۱- عضو هیئت علمی کتابخانه ملی.
- ۲- یغما، ش ۱۴۲، ۱۳۳۹ش، صص ۶۵ و ۶۶
- ۳- حسین مکی و تاریخ بیست ساله ایران، ج ۴، نشر ناشر، صص ۲۱-۲۰.
- ۴- همان، ج ۵، پانویس، ص ۹۹.
- ۵- عبدالله انتظام: سخنانی درباره فروغی، انتشارات کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ۱۳۵۲، ص ۱۲.
- ۶- عباس اسکندری: کتاب آرزو به نقل از کتاب تاریخ بیست ساله ایران، ص ۳۴.
- ۷- مؤلف تاریخ بیست ساله ایران، درباره این دو مراسله در جلد ۴ صفحه ۱۵۰ نوشته است: پس از نطق دکتر مصدق، هم سفارت شوروی و هم دولت، وجود چنین مراسله ای را - که برقراری کابینو لاسیون است - تکذیب نمودند. دوم، مکانیه ای است که فروغی با سفارت انگلیس نموده و در آن، قریب بیست کرور تومان دعاوی آن دولت را نسبت به ایران تصدیق کرده است، که این موضوع مورد تکذیب واقع نشد و کاملاً حقیقت داشته است و ...
- ۸- این سند، با شماره ۷۳۴ در مخزن خطی کتابخانه ملی موجود است.
- ۹- اصل: خدمتگداری. (ویراستار)
- ۱۰- محض برای عطف و قدردانی.
- ۱۱- ادر حاشیه او نام خود را در بدنامی دیگران می طلبید.
- ۱۲- مهلت قانونی، استعمال.
- ۱۳- ورسای.
- ۱۴- ادر حاشیه او، دولتهای سابق.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

دست فرزند مدینه از کوه کعبه فرخت این ایام بمشتم و بنده از روزگار خود را بقیه

ملک و منتظم که تمام مرال احوال خوف آگاه از

نیسانم اطلاع دارم که در چهار گذشته مقرر که علم است شرف به پدید آمدن ملک آه

تسلیم که بنده از روزگاری منتظم که حضرت که بنده خود را بنده کلفت غمخوار و غمناک

تغیرت هر دو با آه شریک الورد حضرتی در راه بنده به پدید آمدن این امر است

مندی و بیس ارادت قلبی که همیشه با آن سوز و گریه است این از غم گذار راه بنده است عزیزم

و تمام است عمر بنده که خوف و اندرز و همه در بر بال و نم است بر این بنده است

وزارت در پست و زراعت است و این قوا صلوات و در راه بنده است و در است

در حضرت با فرستاد که بنده بنده که از کار و کلام در تمام بنده است

بر کلاه از راه است که بنده در هر وقت و هر حال که بنده است و در است

چون که خواهم کرد و در امر این باشد که آنگاه در بنده است باز بنده است

۷۲۴



دست خیز غلظت وافروم مسدود دار مارا و جزیره بره که در کرم کیم سینه نگرش محبت  
 بنا بر اگر از دست نه آگاه شدی کنی است بگویم : فردی پناه مان از دست و ریخته نشد دنیا کی روح دل  
 و زود رفت از جاده دست و دست خدیج نشد هر قدر از دست بری که بعد از خدمت محبت غلظت  
 و غرت نفس از همه محبت و لذت آن که در آنجا بر آن دین و وطن زمانه را یک میسر همه حرف  
 فخر عفو مسند ابا به تقصیر و بلکن هر قدر پس شد آن نسبت فانت و وطن خود جز او در غیر است  
 و او بهتر است که با بر طرس و تقصیر و آنکه که مسکنند و یا می توانند

از چنین کفر شنیده از نهاد از بگوزن طایفه این مباحی عظمت پناه که تمام دست کرم و روح  
 باز هر قدر در دست و است و در نه خفته ام کفایت مطلب طر لای است و غلظت محبت آن است  
 خدا که تمام و روح

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 رتال جامع علوم انسانی